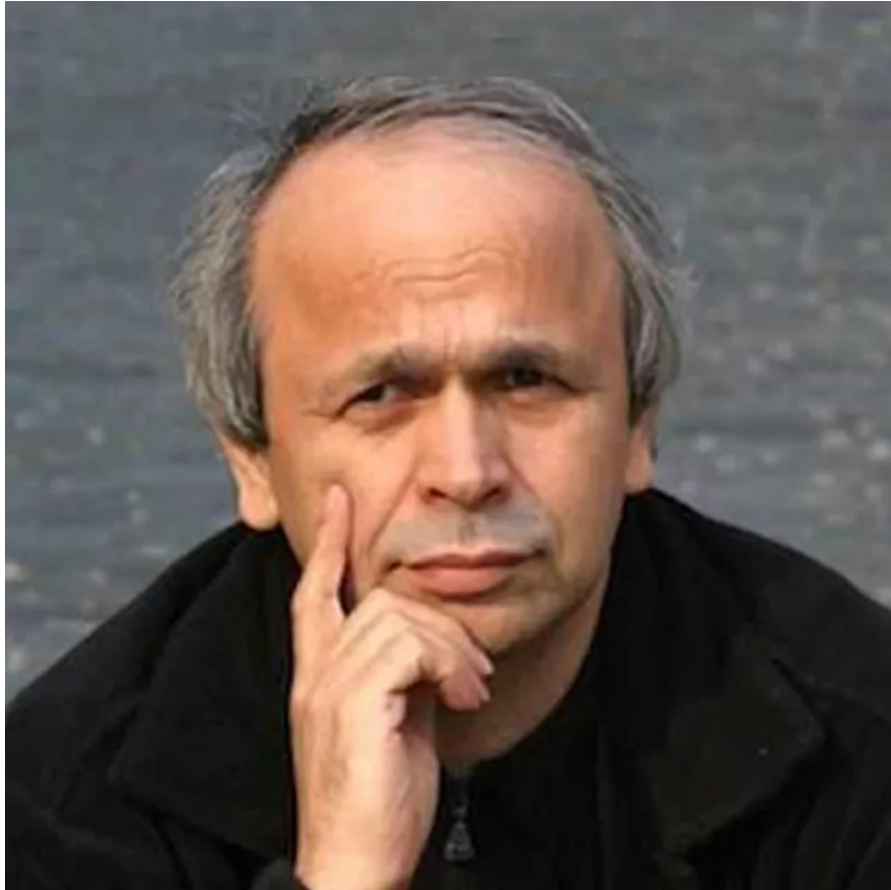


# خاموشی تلخ یک هنرمند



محسن کدیور

۳۰ دی ۱۴۰۳

آخرین باری که زنگ زد ۱۱ آبان ۱۴۰۳ بود. مشخصات کامل یادداشتی از مرا می خواست که پائیز ۱۳۵۸ در هفته نامه سروش منتشر شده بود. گشتم و پیدا کردم و برایش فرستادم. ظاهرا این قبل از پیوستن او به این مجله بوده است. دو بار دیگر هم در نیمه دوم مهرماه ۱۴۰۳ تماس گرفته بود. گفته بود دارد خاطراتش را می نویسد، و برای تکمیل خاطرات مشترک می خواهد با من مصاحبه تفصیلی داشته باشد، که در ضمن آن هم خاطرات گذشته را مرور کنیم هم از امروز بپرسد. استقبال کردم. گفت: بدون رتوش. گفتم: موافقم. گفت: با همه جزئیات. گفتم: هر چه یادمان مانده باشد. گفت: محورهای گفتگو را تنظیم می کنم و یکی دو هفته دیگر تماس می گیرم. حتی در مورد اینکه کجا منتشر کند مشورت کرد. گفتم: حالا بگذار گفتگو را انجام دهیم، بعد به این جزئیات خواهیم پرداخت. خبر تلخ درگذشت خودخواسته نابهنگامش را ۲۶ دی دوستی اطلاع داد. داشتم برای رفتن به نخستین جلسه کلاس این نیمسال تحصیلی خودم را آماده می کردم. خشکم زد. باور نمی کردم. چشمانم تر شد. نفهمیدم آن روز تلخ چگونه گذشت. ای کاش از او خواسته بودم گفتگو حضوری باشد، شاید .... دیگر گذشته بود.

سید ابراهیم نبوی (۱۳۳۷-۱۴۰۳) از مهر ۱۳۵۶ تا خرداد ۱۳۶۰ از صمیمی ترین دوستان دوره دانشجویی در دانشگاه پهلوی (بعدا شیراز) بود. او دانشجوی جامعه شناسی بود و من دانشجوی مهندسی برق و الکترونیک. سال اول، هر دو در دانشکده ادبیات روزهای خوشی داشتیم. دوران آرمان خواهی و مبارزه دانشجویی بود. فعالیت های ما در انجمن اسلامی و سازمان دانشجویان مسلمان دانشگاه شیراز شکل می گرفت. داور حقیقتا از هر انگشتش هنری می ریخت، پرمطالعه، خطاط، نقاش، طراح، خوش صحبت، بسیار پرانرژی، و اهل مزاح. اولین کارهای مشترکمان که در همان تلفنهای اخیر مرور کردیم، این دو مقاله بود: «کاو در سوگ هژدهم» (۲۶ آذر ۱۳۵۶)، و «من افتخار می کنم پس هستم» (۷ دی ۱۳۵۶) (هر دو بعدا در کتاب دغدغه های حکومت دینی، ۱۳۷۹ منتشر شد). می خواستیم آنها را تکثیر و در دانشگاه توزیع کنیم. امکان تایپ نداشتیم. داور گفت این خط خرچنگ قورباغه تو که تابلو است! او هر دو مقاله را خوش نویسی کرد و بدون ترس از این که شناخته شود، آنها را تکثیر زیراکسی کرد و در دانشگاه توزیع نمود.

در اعتصاب ۱۶ آذر ۱۳۵۶ که برای نخستین بار تظاهرات دانشجویی از دانشکده ادبیات به سطح شهر شیراز کشید

با هم بودیم. وقتی من بعد از مراسم چهل‌م شهدای یزد در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۷ توسط ساواک در خیابان نادر شیراز دستگیر شدم و به زندان عادل‌آباد برده شدم، داور اولین دوستی بود که به در خانه ما رفته بود و با مرحوم پدرم همدردی کرده بود. بیست سال بعد، چند ساعت بعد از اینکه خبر بازداشتم توسط دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۷۷ در جراید منتشر شده بود، باز این داور بود که به عنوان نخستین دوست، خود را به خانه من در تهران رسانده بود و با همسر و فرزندانم همدردی کرده بود، حال آن‌که بعد از بهار ۱۳۶۰ سبک‌های مختلف زندگی ما را از هم جدا کرده بود، و هم‌دیگر را ندیده بودیم.

داور دوست با مرامی بود. هر وقت روزنامه‌ای حاوی طنزهای او خصوصاً «دانشگاه اوین برگزار می‌کند!» (ستون بی‌ستون، نشاط، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۸) و «جهت پیشرفت علم و فرهنگ زندان ایشان ادامه یابد!» (هفته‌نامه گوناگون، ۳۰ تیر ۱۳۷۸) به دستم می‌رسید، لذت می‌بردم و از ته دل می‌خندیدم. در جنبش سبز هر دو به هم رسیدیم، البته خارج از ایران و در فضای مجازی! ستون داور در جرس در زمره پرخواننده‌ترین بخش‌های این نشریه مجازی بود. در این پانزده سال دورادور با هم در تماس تلفنی بودیم، اما متأسفانه هرگز همدیگر را حضوری ملاقات نکردیم، و ای کاش می‌کردیم.

داور یکی از موفق‌ترین، محبوب‌ترین، متعهدترین و پرکارترین نویسندگان طنزپرداز چهار دهه اخیر ایران است. نقد طنزآلود و نجیب او کم از کیومرث صابری (گل آقا) نیست. در حد اطلاع، او همواره از استقلال، تمامیت ارضی، حکومت قانون، زمامداری دموکراتیک، جنبش خشونت پرهیز، و حقوق مردم ایران دفاع کرده است. نگاه جامعه‌شناسانه او به نارسایی‌های کشورش در کنار زبان هنرمندانه، خوش‌قریحگی ذاتی، قلم روان و خوشبینی او دست‌به‌دست هم داده بود تا داور به زبان رسای مردمش تبدیل شود. او مخالف حکومت استبدادی و منتقد قانونی آن بود. به دلیل قلمش چند بار زندان رفت و فشار مضاعف بر او به خروجش از کشور انجامید. داور در مبارزه ضابطه و اصول داشت و هرگز از این اصول و ضوابط عقب‌نشینی نکرد. او برای رهایی مردم ایران توسل به قدرت خارجی را خط قرمز می‌دانست.

آنچه درباره او کمتر گفته شده است، علیرغم پرکاری و خلق آثار ارزشمند هنری، ادبی و سیاسی زندگی سید ابراهیم نبوی به سختی می‌گذشت، اما هرگز حاضر نشد قلمش را بفروشد و برای امرار معاش به رسانه‌های ثروتمند ایران ستیز خارج از کشور نزدیک شود. به این «شرافت قلم» او باید سر تعظیم فرود آورد. این فضیلت بزرگی است. داور دلتنگ ایران بود، دلتنگ فضایی بود که با زبان مادری بگوید و بشنود. می‌خواست به وطنش برگردد. اما متأسفانه علیرغم شعارهای توخالی فراوان، هرگز فضای فرهنگی و سیاسی و قضایی بازگشت برای او فراهم نشد. این لکه ننگ از دامان جمهوری اسلامی پاک شدنی نیست که نویسنده هنرمند، ایران‌دوست و چیره‌دستی همانند سید ابراهیم نبوی زیر رنجی که به او تحمیل شد، شکست، دق کرد، و از سر دلتنگی و افسردگی، جان خود را گرفت. داور نبوی جز انتقاد نجیبانه که مطابق قانون اساسی کشور باید آزاد باشد، کاری نکرده بود. او مستحق زندان و تبعید و رنج نبود. من شنونده درد دل بسیاری از مردان و زنان ایرانی خارج از ایران بوده‌ام که آرزویشان بازگشت و مردن در کشورشان است، اما از این نظام و این شیوه زمامداری ناکارآمد فاسد بیزارند. تعدادشان هم هر روز بیشتر می‌شود. به لحاظ کیفی هم بسیاری از نخبگان در رشته‌های مختلف را در برمی‌گیرند. در حاکمیت

پخمگان، نخبگان باید دلتنگ بازگشت به کشورشان باشد.

تا زمانی که تأمین رضایت و رفاه مردم ایران بالاتر از سیاست استراتژیک جمهوری اسلامی برای حذف اسرائیل جنایت کار از صحنه روزگار نباشد، هیچ مشکلی حل نخواهد شد. حکومت اقلیتی کوتاه‌بین و خشک مغز که منافع ملت ایران برایش هرگز در اولویت نبوده است و ناکارآمدی نهادینه خود را در اداره کشور مکرراً اثبات کرده است، باید جایش را به حاکمیت نمایندگان اکثریت مردم بدهد. حکومت به نام اسلام در نظر و عمل به زیان اسلام بوده است و نتیجه‌ای جز روند رو به تزاید اسلام‌گریزی توده مردم خصوصاً جوانان و تحصیل‌کردگان نداشته است. باید حکومت عرفی را به رسمیت شناخت و با ولایت مطلقه فقیه و نظارت استصوابی فقهای شورای نگهبان برای همیشه وداع گفت. آزادی بیان، آزادی مطبوعات، و آزادی احزاب سیاسی شرط اولیه هر گشایشی در کشور است. اگر برای حل مشکلات اساسی کشور همه‌پرسی برگزار شود، اطمینان داشته باشیم که در اکثر قریب به اتفاق امور کشور سیاستهای اتخاذشده توسط جمهوری اسلامی مردود خواهد شد. اکثریت مردم به دنبال تغییر اساسی از صدر تا ذیل به شکل مسالمت‌آمیز هستند.

داور حساس بود، روحی لطیف داشت. دلتنگی، افسردگی و رنج دوری از ایران و همزبانان به تصمیمی اندوه‌بار انجامید. این تصمیم تأسفبار و دردآور دل خانواده، دوستان و علاقه‌مندان فراوان او را شکست. از خودکشی در هیچ شرایطی نمی‌توان دفاع کرد. هم‌چنان که حصر، حبس، اعدام، و سانسور سیاستی شکست‌خورده است، خودکشی هم یقیناً راه حل هیچ مشکلی نیست. عاملان و مسببان و زمینه‌گستران این رنج بزرگ مشمول لعن ملت ایران هستند. برای داور طلب آمرزش می‌کنم و به زهرا و لیلای او تسلیت می‌گویم.



[kadivar.com](http://kadivar.com)

<https://kadivar.com/21615/>  
[kadivar.mohsen59@gmail.com](mailto:kadivar.mohsen59@gmail.com)

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.